

## روایت داستان

زندگی امام مهدی (عج)

«آخرین منجی»

۱. داستان خواب ملیکا و فرار از روم

در سرزمین رم پادشاهی مسیحی حکومت می‌کرد که به او قیصر روم می‌گفتند. او دختری مهربان و خوش قلب به نام ملیکا داشت. ملیکا با آنکه در قصر بزرگ شده بود اما زرق و برق آنجا رو دوست نداشت و همیشه از خدا میخواست با کسی ازدواج کند که خانه‌اش پر از صفا و صمیمت و یاد خدا باشد. شبی از شب‌ها، ملیکا در حال راز و نیاز با خدا خوابش برد. در خواب دید که حضرت مسیح و چند نفر از یارانش به همراه شمعون پدر بزرگ ملیکا وارد قصر شدند. در وسط قصر به جای تخت پادشاهی منبری سبز گذاشته‌اند. کمی بعد دوازده مرد نورانی و زیبا وارد شدند. آنها حضرت محمد (ص) و یازده امام شیعیان بودند. ناگهان پیامبر ما رو به حضرت مسیح فرمودند: ما آمسیم تا دختر شما ملیکا را برای فرزندم حسن عسکری خواستگاری کنیم.

حضرت مسیح از این پیشنهاد بسیار خوشحال شد و به شمعون گفت: چه سعادت‌ی به تو رو کرده. شمعون بسیار خوشحال شد. آنگاه پیامبر بر منبر رفت و خطبه‌ی عقد را خواند و ملیکا را به عقد همسری امام حسن عسکری در آورد.

ملیکا از خواب پرید در حالی که در قلبش احساس علاقه‌ی زیادی نسبت به امام عسکری احساس می‌کرد. او عاشق و دل‌باخته‌ی او شده بود و از این غم سخت بیمار شد.

تا اینکه یک شب در خواب دو بانوی بسیار نورانی را دید، یکی حضرت مریم و دیگری حضرت فاطمه.

حضرت فاطمه به ملیکا گفت: اگر دوست داری پسر م حسن عسکری به دیدار تو بیاید باید مسلمان بشوی. ملیکا همان شب به یکتایی خدا و پیامبر خدا شهادت داد و مسلمان شد.

بعد از آن امام عسکری به خواب ملیکا می‌آمد و با هم گفتگو میکردند. حال ملیکا هم روز به روز بهتر میشد. تا اینکه یک شب امام در خواب به او گفت: به زودی تو پیش ما می‌آیی و در عالم واقعی همسر من میشوی.

در آن روزها بین مسلمانان و مسیحیان روم جنگ‌های زیادی درمیگرفت. در یکی از این جنگ‌ها ملیکا به اسارت سپاه مسلمانان در آمد. او برای آنکه کسی نفهمد که دختر قیصر روم است لباس کنیزان را پوشید و اسم خودش را "نرجس" گذاشت.

سپاه به بغداد رسید. امام هادی که منتظر رسیدن کشتی‌ها و فروش کنیزان بود، نامه‌ای نوشت و آن را با مقداری پول به یکی از یارانش داد تا به بغداد

برود و کنیزی را که مشخصاتش را داده بود بخرد. او به یارش گفت: او را با عزت و احترام پیش ما بیاور.

یار امام وقتی به بغداد می‌رسد بین همه‌ی کنیزان ملیکا را می‌شناسد و نامه را به او می‌دهد. نرجس تا نامه را می‌خواند اشک می‌ریزد و خدارا شکر می‌کند که بلاخره قرار است پیش محبوبش برود.

یار امام نرجس را می‌خرد و با عزت و احترام او را پیش امام هادی می‌برد. امام هادی احکام اسلام را به نرجس می‌آموزد و او را به عقد پسرش امام عسکری در می‌آورد و آن دو زندگی عاشقانه‌شان را شروع می‌کنند.

۲. تولد مخفیانه امام زمان

حاکمان زمان امام حسن عسکری که به آنها خلفای عباسی می‌گفتند می‌دانستند که قرار است در این خانواده کودکی به دنیا بیاید که همه‌ی ظالمان را نابود کند و ضعیفان را نجات بدهد.

به همین دلیل از سالها قبل و در زمان امام هادی محاصره و فشار بر امامان را زیاد کرده بودند و به مردم اجازه نمی‌دادند با آنها در ارتباط باشند. آنها خانه‌ی امام حسن عسکری (پدر امام زمان) را زیر نظر داشتند که اگر کودکی در این خانه به دنیا بیاید او را زنده نگذارند. اما خواست خدای مهربان در این بود که نرجس خاتون، مادر امام زمان طوری باردار بشود که هیچ نشانه‌ای در او دیده نشود.

شب نیمه‌ی شعبان سال..... امام عسکری از عمه‌شان حکیمه خاتون خواستند که در خانه‌ی آنها بمانند. بعد از پذیرایی به او گفتند: عمه‌جان، امشب پیش ما بمان چون قرار است اتفاق مهمی بیافتد. قرار است امشب آخرین منجی خدا در خانه‌ی ما به دنیا بیاید.

حکیمه خاتون از این حرف تعجب می‌کند و می‌گوید: چگونه فرزندی به دنیا می‌آید در حالی که هیچ علامتی در نرجس نیست؟ امام گفتند: این خواست خدای مهربان است.

سحرگاه آن شب، در حالی که قرص ماه در آسمان می‌درخشید، یک نوزاد بسیار مبارک به دنیا آمد که صورتش از ماه آسمان درخشان‌تر بود.

او همین که به دنیا آمد مانند حضرت عیسی شروع به صحبت کرد و به یگانگی خدا و برحق بودن یازده امام قبل از خودش شهادت داد.

هیچ کس به جز آن سه نفر و تعداد کمی از یاران نزدیک امام عسکری از تولد این نوزاد باخبر نشدند.

امام زمان از همان ابتدای تولد تا به حال مخفیانه زندگی کرده‌اند.

### ۳. شهادت امام حسن عسکری

شیعیان شهر سامرا وقتی خبر شهادت امام حسن عسکری را شنیدند، دوان دوان و بر سر زنان به سمت خانه‌ی امام حرکت کردند. آن‌ها می‌خواستند برپیکر امام نماز بخوانند و در خاکسپاری او شرکت کنند.

جعفر، برادر امام عسکری و عموی امام مهدی که به او جعفرکذاب می‌گویند، خیلی زود خودش را به خانه‌ی برادرش رساند تا هم امام را کفن کند و هم برپیکر امام نماز بخواند و دیگران به او اقتدا کنند. او تصمیم داشت بعد از نماز ادعا کند جانشین امام عسکری است.

اما همین که وارد خانه شد دید برادرش کفن شده و در تابوت قرار گرفته. تعجب کرد و برای خواندن نماز آماده شد. اما همین که خواست نماز را شروع کند پسر بچه‌ای زیبارو جلوی او را گرفت و گفت: ای عمو، من برای خواندن نماز برپیکر پدرم شایسته ترم.

جعفر کذاب که تا آن روز نمی‌دانست برادرش صاحب فرزند شده، با دیدن امام مهدی چهره‌اش عبوس شد، اخم کرد و عقب رفت. مهدی جلو ایستاد و نماز خواند و همه‌ی شیعیان به او اقتدا کردند. نماز که تمام شد مهدی دوباره از چشم‌ها پنهان شد. این شروع غیبت صغری بود.

### ۴. غیبت صغری و نواب اربعه

وقتی امام زمان در غیبت صغری بودند، چهار یار باوفا که به آنها "نواب اربعه" می‌گفتند بین امام و مردم واسطه بودند. یعنی پیام‌های امام را به مردم می‌رساندند و پیام‌های مردم را به امام. هر کدام از این نواب که نماینده‌ی امام بین مردم بودند، تا قبل از اینکه از دنیا بروند نایب (یا نماینده‌ی) امام را که بعد از خودش قرار بود بین مردم باشد معرفی می‌کردند.

هیچ‌کس به جز آن چهار نفر از محل زندگی امام زمان خبر نداشتند. هر کدام از این چهار یار نماینده‌هایی در شهرهای دور داشتند تا بتوانند پیام امام را به وسیله‌ی آنها به همه‌ی شهرهایی که مردم مسلمان در آن



## ۵. غیبت کبری

بعد از غیبت صغری، غیبت کبری شروع شد. غیبت کبری یعنی نبودن طولانی امام زمان بین مردم.

اما این غیبت به معنی نبودن بین مردم نیست. امام بین ما هستند، بین ما قدم می‌زنند و در تمام طول روز و شب مشغول رسیدگی به کار ما هستند. اما چون ما امام را نمی‌شناسیم متوجه بودنشان نمی‌شویم.

امام غایب مثل خورشید پشت ابر است. هم نور دارد و هم گرما اما با چشم دیده نمی‌شود.

در دوران غیبت کبری هم امام زمان یارانی بسیار با وفا دارند که با ایشان در ارتباط هستند و به کارهایی که امام می‌فرمایند رسیدگی می‌کنند.

بلاخره روزی این غیبت تمام می‌شود و امام مهربان ما ظهور می‌کند.

## ۶. ساخت مسجد مقدس جمکران به دستور امام زمان

در چند کیلومتری شهر قم مسجد بزرگی قرار دارد به اسم "مسجد جمکران". این مسجد با دستور امام مهدی ساخته شده.

مردم از شهرهای مختلف برای بیعت با امامشان در این مکان مقدس جمع می‌شوند تا نماز امام زمان بخوانند و برای آمدنش دعا کنند.

اما این مسجد چگونه ساخته شد؟ نزدیک به هزار سال پیش، شبی از شب‌های ماه رمضان چند نفر در خانه‌ی یکی از عاشقان امام مهدی به اسم شیخ حسن را می‌زنند و او را بیدار می‌کنند. سپس به او می‌گویند با ما بیا که باید خواسته‌ی امامت را انجام دهی و با هم به زمینی که الان مسجد جمکران در آن ساخته شده می‌روند.

وقتی به آنجا می‌رسند امام زمان را می‌بینند که بر تختی تکیه داده و به شیخ حسن اشاره می‌کند می‌گوید: به روستای جمکران برو و به سید ابوالحسن بگو این زمین را از صاحبش بخر و در این مکان یک مسجد بساز. فردای آن روز شیخ حسن خودش را به خانه‌ای که امام نشانه‌هایش را داده می‌رساند. سید وقتی شیخ حسن را می‌بیند می‌گوید: من منتظر آمدن شما بودم، دیشب شخصی در خواب نشانه‌های شما را داد و گفت قرار است پیغام مهمی برایم بیاوری.

شیخ حسن آنچه دیشب برایش اتفاق افتاده تعریف می‌کند. سپس باهم به سمت آن زمین می‌روند. و با تعجب می‌بینند که حدود مسجد با میخ و زنجیر مشخص شده. سیدابوالحسن همان روز زمین را از صاحبش می‌خرد و ساخت مسجد را شروع می‌کند. از آن به بعد این مسجد می‌شود مرکزی برای شیعیان و عاشقان امام زمان.

#### ۷. ظهور از کنار کعبه

روزی امام مهربان ما ظهور خواهد کرد. او در شهر مکه و کنار کعبه می‌ایستد و یاران وفادارش را صدا می‌کند. ۳۱۳ نفر از این یاران اصلی و خیلی خوب امام زمان صدای او را می‌شنوند و هر کدام از یک گوشه‌ی دنیا خودشان را به امامشان می‌رسانند. این یاران که فرماندهان جنگ با بدی‌ها هستند آنقدر سریع به مکه می‌رسند که انگار بریال فرشته‌ها سوار شده‌اند. این فرماندهان شجاع که اکثراً جوان هستند بسیار قوی و باهوشند. امام مهدی و فرماندهانشان آنقدر در مکه می‌مانند تا بقیه‌ی عاشقانی که صدای امام را شنیده‌اند خودشان را به آنها برسانند. وقتی تعداد آنها به ده هزار نفر برسد از مکه خارج می‌شوند. آنها قیام می‌کنند تا با بدی‌ها بجنگند و انسان‌های مظلوم را از دست زورگویان نجات بدهند.